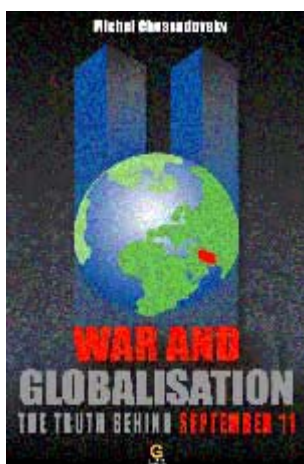


میشل شوسودوفسکی



## جنگ و جهانی شدن فاشیسم قرن 21 این گونه از قاره امریکا سر بر آورد!

ترجمه جعفر پویا

آنچه در حادثه یازدهم سپتامبر در نیویورک روی داد، پایان يك فصل و آغاز فصل نوینی در حوادث جهانی بود. انگشت شمار شخصیت های سیاسی و محقق در جهان این رویداد را همان گونه که ضرورت داشت ارزیابی کرده و با جسارت اعلام داشتند. از جمله این شخصیت ها "میشل شوسودوفسکی" استاد دانشگاه در کانادا و نویسنده مقالات تحقیقی در روزنامه لوموند دیپلماتیک چاپ فرانسه است. او نه تنها حادثه نیویورک را به گونه ای بسیار متفاوت با دیگر اهل تحقیق معرفی کرد، بلکه استدلال های خود را هرچه بیشتر به صورت مستند ارائه داد. بعدها از مجموعه اسناد و تحقیقات خود کتابی را فراهم ساخت که در چند بخش ترجمه آن را می خوانید. با این توضیح که به دلیل کثرت و تعدد منابع و مآخذ، از ذکر و ارجاع بدانان در نشر کنونی خودداری گردید.

این کتاب را که به زبان های فرانسه و اسپانیایی نیز ترجمه شده "جعفرپویا" به فارسی برگردانده است.

ناشر کتاب شوسودوفسکی در مقدمه آن می نویسد:

میشل شوسودوفسکی - نویسنده کتاب "جنگ و جهانی شدن: پشت پرده حوادث یازدهم سپتامبر" - پرفسور اقتصاد سیاسی دانشگاه اتاوی کانادا است. مدت ها مشاور سازمان های مختلف بین المللی مانند برنامه سازمان ملل برای پیشرفت و توسعه، دفتر بین المللی کار و ناظر ژئوپولیتیک مواد مخدر بوده است. او به صورت فعال با عالم سیاست همکاری می کند. چند ساعت پس از حوادث یازدهم سپتامبر بوش و همکاران او جنگ علیه تروریسم، بن لادن و اسلام سیاسی را اعلام کردند. تردید نیست که این روز خدمت بزرگی به آرزوها و ضرورت های سیاست آمریکا کرد.

نویسنده کتاب با برگشت به گذشته و پی گیری حضور سازمان سیا در آسیای مرکزی پس از جنگ جهانی دوم، فشار حزب جمهوریخواه به طالبان را درست قبل از یازدهم سپتامبر نشان می دهد. فروریختن برج های دوقلو و زمینه سازی حمله به افغانستان اتفاق حیرت انگیزی است که مطلوب کنسرسیوم های نفتی امریکایی است و یکی از مشاوران شرکت یونوکال و فرستاده ویژه بوش آن را تایید می کند و اعلام می دارد که با آغاز شکار تروریست ها در آسیای مرکزی به زودی عبور لوله های نفت از افغانستان و کشف میدان های نفتی جدید امکان پذیر خواهد شد.

می توانیم هنوز باور کنیم که سازمان سیا و جمهوریخواهان به طور کامل از حمله یازدهم سپتامبر غافلگیر شدند؟ می توان هنوز به حقانیت و یا بیش از آن به قانونیت "جنگ" آمریکا علیه افغانستان باور داشت؟

کتاب حاضر يك بررسی اساسی برای درك دلایل و پیامدهای یازدهم سپتامبر است که توسط یکی از کارشناسان شناخته شده در سطح بین‌المللی نگاشته شده است، کارشناسی که برای خلع سلاح جهانی و ایجاد دنیایی دیگر مبارزه می‌کند.

## فصل اول

### مقدمه : حقایق پشت پرده یازده سپتامبر

جهان امروز بحرانی ترین دوران خود را در تاریخ دنیای جدید تجربه می‌کند. از پی حوادث غم‌انگیز یازدهم سپتامبر، ایالات متحده آمریکا با به خدمت گرفتن نیرویی نظامی که از جنگ جهانی دوم تا کنون سابقه نداشته به ماجراجویی میلیتاریستی جدیدی دست زده که آینده بشریت را با خطری جدی مواجه کرده است.

چند ساعت پس از فرو ریختن ساختمان های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، دولت بوش بدون هیچ مدرک قابل اعتمادی اسامه بن‌لادن و القاعده را به عنوان مظنون شماره يك این حمله معرفی کرد.

وزیر امور خارجه امریکا کالین پاول این عمل را " اعلان جنگ" ارزیابی کرد و در همان شب جورج دبلیو بوش در يك سخنرانی تلویزیونی اظهار داشت: "ما میان کسانی که این عمل تروریستی را انجام داده اند و دولت هایی که آن ها را در خود پناه می دهند، هیچ تفاوتی قائل نیستیم."

رئیس سابق سازمان سیا، "جمیز ولس" پای "کشورهای مسئول" را به میان کشید و به این ترتیب خاطر نشان ساخت که يك یا چند کشور خارجی در این جریان دست داشته اند! مشاور سابق امنیت ملی "لارنس ایگل برگر" اعلام کرد: "به آنان نشان خواهیم داد زمانی که به ما حمله می کنند قادریم با نیرویی بی رحمانه تلافی کنیم."

رسانه های گروهی غربی به نوبه خود با استناد به اظهارات رسمی، آغاز "عملیات تنبیهی" علیه اهداف غیرنظامی در آسیای مرکزی و خاورمیانه را مورد تایید قرار دادند. ویلیام سافیر در نیویورک تایمز اظهار داشت: "زمانی که پایگاه های آنانی که به ما حمله کردند را دقیقاً شناسایی کردیم باید آن ها را چنان مورد حمله قرار دهیم که بفهمند کیفر خسارت هایی که بر ما وارد کرده اند را به چه شکل خواهند پرداخت و با دولت هایی که آنان را مورد حمایت قرار داده اند مستقیم و یا غیرمستقیم برخوردی خواهیم کرد که به فروپاشیشان منجر شود". بدینسان بوش و همکاران وی، به مدد رسانه های گروهی، افکار مردم غرب را برای قتل عام بیرحمانه غیرنظامیان آماده می کردند!

### اسامه بن لادن : دستاویزی برای شروع جنگ

دولت بوش "جنگ با تروریسم" را بهانه قرار داد تا نه تنها هزاران مردم بی گناه افغانستان را بمباران کند بلکه به جنگ به اصطلاح "تروریسم داخلی" برود. اما واقعیت آن است که اسامه بن‌لادن که آمریکا او را مظنون شماره يك حمله تروریستی در نیویورک و واشنگتن معرفی می کند یکی از دست پروردگان سیاست خارجی امریکاست و سازمان سیا او را در جریان جنگ افغانستان- شوروی برای مبارزه بر علیه شوروی به خدمت گرفت.

بر همین اساس، تحلیل ما در بخش های دو، سه و چهار کتاب حاضر به روشنی نمایان می‌سازد که گروه القاعده و اسامه بن‌لادن در حقیقت برای سازمان سیا يك ابزار اطلاعاتی را تشکیل می داد. سازمان سیا در دوران جنگ سرد و حتی بعد از آن با استفاده از سرویس های اطلاعاتی نظامی پاکستان نقش مهمی در تربیت مجاهدین افغان بازی کرد. چنان که ارتباطات

بن لادن و دولت کلینتون در حوادث بوسنی و کوسوو با اسناد کامل در پرونده کنگره آمریکا موجود است (که در فصول بعدی به آن اشاره خواهیم کرد) چند ماه پس از حوادث یازدهم سپتامبر وزیر دفاع **رامسفلد** با اظهار این که دستگیری و استرداد **بن لادن** به مثابه پیدا کردن يك سوزن از میان يك خرمن است غیرممکن بودن این مهم را خاطر نشان ساخت. اما ایالات متحده قبل از یازدهم سپتامبر بارها امکان دستگیری و استرداد بن لادن را داشت. این سعودی تحت تعقیب **چندی قبل از حمله یازدهم سپتامبر** در یکی از بیمارستان های **دبی** به خاطر عفونت کهنه کلیوی بستری شده بود. اما اگر بن لادن در آن زمان دستگیر می شد دیگر بهانه لشگرکشی همه جانبه به آسیای مرکزی از میان می رفت.

ژوئیه 2001: **اسامه بن لادن** در بیمارستان آمریکایی دوی، واقع در امارات متحده عربی. دبی یکی از هفت امیرنشین امارت متحده عربی در شمال شرقی ابوظبی قرار دارد. به نوشته روزنامه فیگارو یازدهم اکتبر 2001 **ملاقات مخفی بین بن لادن و یکی از نمایندگان سازمان محلی سیا در ژوئیه دو هزار يك** در این شهر 350 هزار نفره انجام شد. یکی از مدیران اداری بیمارستان آمریکایی دبی تصدیق می کند که "دشمن شماره يك" از 4 تا 14 ژوئیه در آن بیمارستان بستری بوده است.

"در زمان بستری بودن بارها افراد خانواده و شخصیت های سعودی و امارات به ملاقات وی آمدند. در همین دوران نماینده سازمان سیا در محل که بسیاری از ساکنان وی را می شناسند با اسانسور اصلی بیمارستان به اتاق بن لادن رفت. وی چند روز بعد در مقابل تعدادی از دوستانش با غرور عنوان کرد که به ملاقات میلیونر سعودی رفته است.

روز پانزده ژوئیه یعنی يك روز بعد از عزیمت بن لادن به سمت کویته پاکستان با مامور سیا از طرف مقامات مسئول توسط مرکز خودش تماس گرفته می شود. اف بی آی - پلیس فدرال آمریکا - که رد بن لادن را دنبال می کرده است در تحقیقات خود روابط سازمان سیا را با "دوستان اسلامگرا" کشف می کند. از همین رو ملاقات در دبی را هم نوعی دنباله منطقی "بعضی سیاست های آمریکایی" تلقی می کند و آن را پیگیری نمی کند.

- بستری شدن مجدد بن لادن در دهم سپتامبر دو هزار و يك: این بار بن لادن مهمان، دوست هم پیمان ایالات متحده یعنی پاکستان است.

روز دهم سپتامبر یعنی درست **يك روز قبل از حمله تروریستی** به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، بن لادن **در یکی از بیمارستان های نظامی پاکستان** دیالیز می شود. سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان ای.اس.ای به شبکه سی.بی.اس اعلام می کند که بن لادن در یکی از بیمارستان های نظامی راولپندی در ستاد فرماندهی ارتش پاکستان تحت درمان قرار گرفته است. طبق اظهارات یکی از پرستاران، کارکنان سرویس اورولوژی با گروهی دیگر که پرسنل معمولی نبودند جایگزین شده بودند. طبق اظهارات همین پرستار که نمی خواست نامش فاش شود، این عمل به دلیل معالجه **يك "شخص مهم"** انجام گرفته بود. قابل ذکر است که بیمارستان اکپیی از نیروهای ارتش پاکستان را که ارتباطی تنگاتنگ با پنتاگون دارند جایگزین اکپیی عادی بیمارستان می کند. مستشاران آمریکایی مستقر در راولپندی از نزدیک با نظامیان پاکستان همکاری دارند. با همه این احوال کوچکترین اقدامی جهت دستگیری "دشمن شماره يك" ایالات متحده انجام نمی گیرد. (همان منبع)

### **ایالات متحده و پشتیبانی از گروه طالبان**

در حالی که رسانه های گروهی غربی به تقلید از دولت بوش، طالبان و گروه القاعده بن لادن را به عنوان "نماینده شرارت" معرفی می کنند اما از ذکر این نکته خودداری می کنند که به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در سال 1996 در سایه کمک های نظامی آمریکا میسر

شد، كمك هايي كه توسط سرويس اطلاعات پاكستان- اي.اس.اي- كاناليزه مي شد. بر اساس اطلاعات هفته نامه جينس ديفنس نيمي از تجهيزات دولت طالبان از طريق پاكستان و به وسيله سرويس اطلاعاتي اين کشور در اختيار آنان قرار گرفته است. تحميل يك دولت اسلامي با پشتيباني سرويس اطلاعاتي پاكستان و طالبان راديكال جوابگوي منافع ژئوپوليتيك آمريكا بود. هدف واقعي آمريكا از كمك به طالبان در ارتباط مستقيم با مسئله نفت بود و به همين دليل طالبان قبل از آن كه دولت خود را در كابل تشكيل دهد هيئتي به هوستون تگراس اعزام كرد تا با شركت يونوكال در جهت ايجاد شبكه انتقال لوله هاي گاز مذاكره كند. در اين مورد در فصول آينده سخن خواهيم گفت.

### **به خدمت گرفتن وسيع ترين نيروي نظامي از جنگ دوم جهاني تا كنون**

آمريكا مي كوشد به افكار عمومي بقبولاند كه مي خواهد با تروريسم بين المللي مبارزه كند، اما قصد اين کشور در حقيقت آن است كه با استفاده از ماشين جنگي خود محدوده زير نفوذش را نه تنها به آسياي مركزي و خاورميانه بلكه به شبه قاره هند و خاور دور گسترش دهد. افغانستان كشوري است كه از نظر استراتژيك به دليل داشتن مرزهاي مشترك با شوروي سابق، ايران و چين اهميت فراوان دارد و ايالات متحده قصد دارد حضور نظامي خود را در اين کشور به صورت دائمي درآورد. افغانستان علاوه بر اين در مركز پنج کشور قرار دارد كه داراي قدرت اتمي هستند يعني روسيه، چين، هند، پاكستان و قزاقستان. در همين راستا دولت بوش با دستاويز مبارزه با تروريسم مي كوشد در چند جمهوري سابق شوروي از جمله ازبكيستان، كازاخستان، تاجيكستان و قرقيزستان پايدگاه هاي نظامي ايجاد كند.

### **گرايش به سمت حكومتي خودكامه**

دستگاه نظامي و اطلاعاتي آمريكا - سيا - زير سايه دولت بوش و با كمك وال استريت (يعني صاحبان عمده كمپاني هاي صنعتي و نظامي ايالات متحده) افسار سياست خارجي کشور را به طور كامل در اختيار دارد. تصميم هايي كه همگي ماهيت سياسي دارند توسط پنتاگون و سيا پشت درهاي بسته صورت مي گيرند. به نحوي كه نهادهاي سياسي و از جمله كنگره آمريكا به نهادهاي تشريفاتي تبديل شده اند.

در حالي كه افكار عمومي آمريكا هنوز گمان مي كند در كشوري "دمكرات" زندگي مي كند، رييس جمهور ايالات متحده به يك عامل روابط عمومي مبدل شده است كه عملا در جريان بخش ناچيزي از سياست هاي خارجي دولت قرار دارد. **در بسياري مواقع به ويژه آنجا كه به سياست هاي بين المللي مربوط مي شود بوش در جواب دادن ترديد مي كند و هنگامي كه جرئت مي كند به سئوالات مربوط به جهان پاسخ دهد بي تجربگي و ناآگاهي اش كاملا آشكار مي شود.** حتي با وجود اتكا به نفسي كه به خود دارد نمي تواند دچار اشتباهات فاحش نشود!

مثلا در جريان مبارزات انتخاباتي سال 2000 يك خبرنگار از فرماندار بوش در مورد طالبان سئوال مي كند. وي دستپاچه شانه هاش را بالا مي اندازد. خبرنگاري ديگر به كمكش مي آيد و اشاره مي كند كه بحث درباره افغانستان و تبعيض در مورد زنان آن کشور است. آقاي بوش در پاسخ ميگويد: بله بله طالبان در افغانستان و سرکوب همه گمان مي كردم در مورد يك گروه راک صحبت مي كنيد!! مي بينيد كه اطلاعات رييس جمهور آمريكا در مورد مسايل ديگر کشورها در چه حدودي است!

حتي در مورد مسايل مهم سياست خارجي كه بر لب هاي تقريبا همه جريان دارد نيز اطلاعات بوش ناچيز است و اين ها مسايلي است كه در صورت انتخاب شدن به عنوان رييس جمهور بايد به حل آن ها بپردازد. اظهارات بوش در مورد طالبان كه در مصاحبه با خبرنگار گلامور عنوان شد توسط بسياري رسانه هاي خارجي منعكس شد و مورد تفسير قرار گرفت اما تنها اندك روزنامه هاي آمريكايي آن را ذكر كردند.

چه کسی در واشنگتن تصمیم گیرنده واقعی است؟ این که از نظر قانونی تنها رییس‌جمهور است که می‌تواند دستور پرتاب اولین بمب اتمی را صادر کند تغییری در صورت مسئله نمی‌دهد. واقعا تصمیم به عملیات گسترده میلیتاریستی که آینده همه ما و امنیت جهانی را به قمار گذاشته است، توسط چه کسانی اتخاذ می‌شود؟ به بیان دیگر آیا رییس‌جمهور آمریکا به جز خواندن بیانیه‌های رسمی دارای قدرت سیاسی دیگری هم هست یا فقط به عنوان یک مهره تحت اختیار سازمان نظامی پنتاگون و سرویس‌های امنیتی سیا است؟

### **طراحان نظامی تصمیم گیران واقعی اند!**

استراتژی‌های نظامی دولت، پنتاگون و سازمان سیا تنظیم سیاست خارجی آمریکا را به عهده گرفته اند تا "نظم نوین جهانی" را محقق سازند. آن‌ها نه تنها با سازمان آتلانتیک شمالی - ناتو - بلکه با رهبران صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی ارتباطی ارگانیک و اندام وار دارند. موسسات مالی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول که در واشنگتن مستقر هستند و در ارتباط تنگاتنگ با وال استریت و صاحبان مجتمع‌های نظامی و صنعتی آمریکا قرار دارند، اکنون دکترین مداوای اقتصادی کشورهای در حال رشد و جمهوری‌های سابق شوروی را دیکته می‌کنند.

این سیستم به دستگاه واقعی قدرت متکی است، یعنی بانک‌ها و موسسه‌های مالی بین‌المللی، شرکت‌های صنعتی - نظامی و سازندگان اسلحه، غول‌های نفتی، موسسات بیوتکنولوژیک - شرکت‌هایی که تولیدات مرکب دارند (نظامی و غیرنظامی مثل جاگوار.م) و موسسات خبری که یا سازنده خبر و یا قلب‌کننده خبر برای انحراف افکار عمومی هستند، پایه‌های قدرت و تصمیم‌گیری را در واشنگتن تشکیل می‌دهند!

### **تبدیل ماشین دولتی به ماشین تبهکاری**

در زمان دولت ریگان مسئولان بلندپایه دولتی دلارهای مواد مخدر - نارکودلار - را خرج کمک مالی و تحویل اسلحه به کنترها بر علیه دولت نیکاراگوئه کردند. خنده دار اینجاست که تمام این مقامات بلندپایه دولت ریگان و مسئولان افشاح ایران گیت در دولت بوش پست‌های کلیدی را اشغال کرده اند. همین عاملان رسوایی ایران گیت امروز با اختیارات تام مشغول برنامه ریزی به اصطلاح جنگ بر علیه تروریسم هستند!

بوش با جستجو در تاریخ خانه‌های حزب جمهوریخواه به انتخاب کسانی دست زده است که در سال 1980 در خرید اسلحه از ایران برای کنتراس شرکت داشته اند. ریچارد آرمیتاژ (که اکنون پست معاون وزیر را در دولت بوش بر عهده دارد) همکاری نزدیکی با اولیور نورث داشت و به همین دلیل به معاونت در قاچاق اسلحه و خرید از ایران به نفع کنتراس متهم شده بود. اولین انتخاب بوش از این قماش افراد همین آقای ریچارد آرمیتاژ بود که صلاحیتش در کنگره سریعاً تصویب شد. وی در زمان دولت ریگان در مقام معاون وزیر دفاع و امنیت ملی انجام وظیفه می‌کرد. بوش متعاقب واکزاری این مقام به آرمیتاژ، الیوت آبرامز را که معاون وزیر دولت ریگان بود به مثابه مدیر کل شورای ملی امنیتی برای دموکراسی و حفظ حقوق فردی و عملیات بین‌المللی منصوب کرد، پستی که به تایید صلاحیت کنگره احتیاج نداشت. الیوت آبرامز به اتهام دروغ‌گویی به کنگره در مورد ایران و کنتراس مجرم شناخته شده بود اما بعداً توسط جرج بوش مورد عفو واقع شد.

ریچارد آرمیتاژ یکی از طراحان کمک به مجاهدین و "مبارزان اسلامی" در دوران نبرد افغانستان و شوری چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن بود. امروز همه می‌دانند که قاچاق مواد مخدر در "مثلث طلایی" (که محور اصلی آن در افغانستان قرار دارد) یکی از منابع مالی سازمان سیا در اجرای عملیات خرابکارانه براندازی است. علیرغم پایان جنگ در افغانستان در این سیاست هیچ تغییری داده نشد. در واقع استفاده از دلارهای قاچاق مواد مخدر

یکی از عناصر سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد. ضمن این که تجارت قاچاق مواد مخدر میلیاردها دلار سود دارد که به قدرت مالی سازمان سیا در جهت تامین مالی عملیات غیرقانونی کمک می‌کند.

## پایمال کردن حقوق اجتماعی

از یازدهم سپتامبر منابع دولتی به سمت اعتبارات صنعتی - نظامی تغییر جهت داده‌اند و هم زمان بودجه اختصاص داده شده به برنامه های اجتماعی و آموزش و بهداشت و رفاه مردم کاهش پیدا کرده‌است. در اعتبارات دولتی بازنگری به عمل آمده و درآمدهای مالیاتی به سمت تقویت ماشین پلیسی و امنیت داخلی کانالیزه شده اند. نوعی "مشروعیت جدید" ایجاد شده است که نتیجه آن زیر سؤال بردن پایه های نظام قضایی و پایمال کردن "حقوق ابتدایی" شهروندان است. در بعضی از کشورهای غربی نظیر آمریکا، کانادا و بریتانیا، پارلمان و نهادهای قانون گذاری که به صورت دموکراتیک انتخاب شده اند به منشا تجویز پایمال کردن حقوق شهروندان تبدیل شده‌اند.

هدف از قوانین جدیدی که در این راستا تصویب می‌شوند چنان که ادعا می‌شود "دفاع از شهروندان در مقابل تهدیدات تروریستی" نیست! بلکه در واقع این قوانین در جهت حفظ و حمایت از سیستم "بازار آزاد" به اجرا گذاشته شده اند. این قوانین تضعیف و تهدید جنبش های ضد جنگ و دفاع از حقوق اجتماعی و مقابله با جنبش ضدجهانی شدن را نشانه گرفته اند. در شرایطی که اقتصاد اجتماعی و منابع مربوط به رفاه عمومی در حال سقوط هستند، سرریز منابع به سمت امنیت و بخش های صنعتی - نظامی موجد قطب جدیدی از رشد در اقتصاد آمریکا می‌شود.

## قوانین "ضدتروریستی"

نام این قانون در ایالات متحده "قانون میهنی" است. براساس این قانون تظاهرات آرام علیه جهانی شدن به اقدامی جنایی تبدیل می‌شود. به طوری که هر نوع اعتراض بر علیه صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی می‌تواند به مثابه "جنایت تروریسم داخلی" در نظر گرفته شود. برطبق این قانون "تروریسم داخلی" تمام آن فعالیت هایی است که قادرند "از طریق فشار یا الزام در سیاست حکومت تاثیرگذار باشند" به عنوان مثال "یک تظاهرات عادی که منجر به بسته شدن یک خیابان و جلوگیری از عبور یک آمبولانس شود" می‌تواند به عنوان "تروریسم داخلی" در نظر گرفته شود. این قانون یکی از جدی ترین یورش ها به حقوق اجتماعی در پنجاه ساله اخیر است.

در ایالات متحده "قانون ضدتروریستی" که به سرعت به تصویب کنگره رسید در حقیقت ساخته و پرداخته موسسات نظامی- پلیسی و زاینده ماشین اطلاعاتی سازمان سیا است و قانون گذاران نقشی در آن ندارند. در حقیقت بیشتر مواد این قانون قبل از یازدهم سپتامبر و برای مقابله با جنبش ضد جهانی شدن تصویب شده بود.

در نوامبر 2001 قانون دیگری به امضای رییس جمهور بوش رسید که در آن "تشکیل کمیسیون ها یا دادگاه هایی برای محاکمه افراد تروریست" در نظر گرفته شده است. این قانون شهروندان آمریکایی و اتباع دیگر کشورها را شامل می‌شود که متهم به کمک به تروریسم بین‌المللی هستند. برای محاکمه این افراد کمیسیون هایی در نظر گرفته شده که می‌توانند بر اساس اختیارات داده شده به رییس جمهور افراد را محاکمه کند. این کمیسیون ها دادگاه نظامی نیستند به دلیل ای نکه در دادگاه نظامی حقوق فردی متهم در نظر گرفته می‌شود. درحالی که دادستان عمومی "اسکرافت" صریحا اعلام کرد که تروریست ها لیاقت برخوردار از حقوق مندرج در قانون اساسی را ندارند. به گفته وی این دادگاه ها نه برای "حصول عدالت بلکه برای محکوم کردن" به وجود آمده‌اند.

در ماه‌های بعد از یازدهم سپتامبر صدها تن به بهانه‌های مختلف دستگیر شدند. دانش‌آموزان دوران دبیرستان به دلیل مخالفت با جنگ اخراج شده و استادان دانشگاه تهدید شده و یا از کار برکنار شدند. مثلاً یکی از استادان دانشگاه فلوریدا از نخستین کسانی بود که قربانی جنگ بر علیه تروریسم شد. پلیس فدرال آمریکا - اف.بی.آی. - در مورد پروفسور سامی ال آریان که مدرس رایانه در دانشگاه فلوریدای جنوبی بود بدون این که وی به جرمی متهم یا دستگیر شده باشد، تحقیقاتی را آغاز کرد. پروفسور به مرگ تهدید شد و بلافاصله جودی گن شافت مسئول دانشگاه وی را از سمت خود با حفظ حقوق معلق کرد.

در نوامبر 2001 شورای اداری و تشکل دانشجویان سابق آمریکا گزارشی در مورد عدم میهن‌پرستی در بعضی دانشگاه‌ها و طرق مقابله با آن منتشر کرد. در این سند نام صد وهفده تن از اساتید دانشگاه و کالج‌های آمریکا ذکر شده است که جرئت کرده بودند در مورد جنگ بر علیه تروریسم موضع بگیرند و یا آن را زیر سوال برده بودند. در این سند که نام آن "دفاع از تمدن" است از این استادان به عنوان "عناصر ضعیف" در واکنش ایالات متحده در مورد حمله یازدهم سپتامبر نام برده شده است.

### قدرت گرفتن هر چه بیشتر اف.بی.آی. و سیا

قانون پیش گفته به اف.بی.آی. و سیا اجازه می‌دهد که سازمان‌های غیردولتی، سندیگاه‌ها، روزنامه نگاران و روشنفکران را تحت نظر گرفته یا مکالمات آن‌ها را شنود کنند. بر اساس این قانون جدید پلیس می‌تواند به دلخواه خود بر علیه هر کس اقدام به جاسوسی کند. همین قانون به دادگاه‌های مخفی اجازه می‌دهد که دستور شنود هر خانه و یا بازرسی مخفیانه آن را صادر کند. اف.بی.آی. می‌تواند سازمان‌ها و یا اشخاص را بدون در نظر گرفتن قانون اساسی کنترل تلفنی نماید. دادگاه‌های مخفی می‌توانند دستور کنترل دستگاه‌های تلفن، کامپیوترها و تلفن‌های همراه هر شهروندی را صادر نمایند. نامه‌های الکترونیکی حتی قبل از رسیدن به دست دریافت کننده و بدون اطلاع وی کنترل می‌شوند. بدون این که اصلاً جرمی اتفاق افتاده باشد و فردی مظنون یا متهم به آن باشد پیام‌های وی می‌تواند شنود شده و یا خوانده شود.

با قانون جدید قدرت دستگاه بازپرسی، بازجویی و اتهام زنی افزایش یافته و اجازه نفوذ در سازمان‌های غیردولتی، افزایش حکم محکومیت و تمدید دائمی حبس اشخاصی که حکم زندانی شدن خود را پشت سر گذاشته‌اند در آن پیش بینی شده است. در مجموع این قانون بالابردن حکم مجازات و طولانی کردن تحقیقات را در نظر دارد.

بر اساس قانون جدید تمام جنبش‌های اعتراضی و یا مخالفت با سیاست‌های دولتی می‌توانند به عنوان جرم " تروریسم" ملی در نظر گرفته شوند. در این قانون موازین حقوق کیفری زیرپا گذاشته شده و " تظاهر به زیر فشار گذاشتن یا الزام کردن جامعه " یا "تحت تاثیر قرار دادن حکومت از طریق فشار و یا الزام " به صورت مبهم و کشداری تعریف شده‌اند که مشخص نیست چه اقداماتی و چگونه می‌توانند زندگی بشری را به مخاطره بیاندازد یا جامعه را به کاری ملزم کند. مثلاً جنبش ضد تجارت جهانی در سیاتل می‌تواند در این تعریف جای بگیرد. در واقع اگر هدف مبارزه با تروریسم بود به اندازه کافی مقررات و قوانینی که بتواند با افراد خاطی و مجرمان برخورد کند وجود داشت و لازم نبود افرادی که به اعتراض و یا اجتماعی آرام دست می‌زنند را به تروریسم متهم کرد و محکومیت‌های سنگین برای آنان در نظر گرفت. حکومت آمریکا جنگ بر علیه تروریسم را يك جنگ دائمی و بدون مرز تلقی می‌کند.

قانون کانادایی ضد تروریسم در خطوط اصلی خود از این قانون آمریکایی نسخه برداری میکند. در دو ماهه بعد از یازدهم سپتامبر بیش از 800 تن در زندان‌های کانادا ناپدید شدند

بدون آن که بتوانند با خانواده و یا وکلای خود تماس بگیرند و این درحالی بود که هنوز پارلمان کانادا قانون "ضدتروریستی" را تصویب نکرده بود. قوانین ضد تروریستی تنها به محدود کردن آزادی های فردی و اجتماعی بسنده نمی کنند. آن ها حذف "عدالت" را در جامعه هدف گرفته اند. این قوانین ما را به سمت سیستمی می برد که تقشیر عقاید و دستگیری های بدون دلیل پایه های آن هستند. به جای کیفرخواست و دادخواهی، شهادت و تایید پلیس مخفی جایگزین شده و مقوله وجود مدرک و سند برعلیه شخص بدست فراموشی سپرده می شوند. صرف در مظان اتهام قرار گرفتن مساوی با محکومیت تلقی می شود. اصل " برائت" که براساس آن همه بیگناه هستند مگر خلاف آن اثبات شود دیگر جود ندارد.

### جنبش اعتراضی ضد جهانی شدن و طرح قانون سی. 42 کانادا

کمی بعد از حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر طرحی به نام طرح قانون سی. 42 به پارلمان کانادا تقدیم شد که با اندکی تغییر در آوریل 2002 به تصویب پارلمان رسید. این قانون به حکومت اجازه می دهد هر مکانی را در هر زمانی منطقه نظامی اعلام کند. اگر مثلاً شهر کبک در زمان برگزاری جلسه منطقه تجاری آزاد آمریکا منطقه نظامی اعلام شده بود، نیروهای نظامی می توانستند هر کس را که در محدوده این منطقه قرار داشت، حتی ساکنان آن، به تروریست متهم ساخته و برای مدتی نامحدود بدون هیچ نوع امکان تجدید نظری دستگیر کنند.

### قانون ضدتروریسم کانادا

با این قانون دو ستون اصلی حقوق کیفری یعنی اصل قصد مجرمانه و اصل عمل مجرمانه در حال ناپدید شدن هستند. کفایت دولت تشخیص دهد که عملی تروریستی انجام شده است و متهم به هر صورت ممکن در آن مداخله یا شرکت داشته است تا مجرم شناخته می شود. حال قصد آن را داشته یا این عمل توسط او انجام شده است یا نه مطرح نیست. متهم حق اختیار سکوت ندارد و اصل مجرمانه بودن صحبت وکیل با موکل از بین رفته است. (مانند این که یک کشیش را مجبور کنید تا اسرار شخصی را که به او اعتراف کرده است فاش نماید!)

مقوله قضاوت عادلانه و اصل امکان دفاع از متهم پایمال شده است. نام اشخاص یا سازمان های متهم به تروریسم در فهرستی جمع آوری می شوند. هر کس با این اشخاص ویا سازمان ها ارتباط دارد خود می تواند به تروریست متهم شود. نتیجتاً وکلایی که دفاع از افرادی را قبول می کنند که به تروریست متهم شده اند خود در معرض خطر اتهام قرار دارند. اموال و حساب های بانکی هر متهم به تروریست می تواند توقیف و مصادره شود. مجازات ها مبالغه آمیز و دوراز انصاف هستند و در بسیاری از موارد حکم ابد صادر می شود.

این ها فقط بخش هایی از طرح قانونی سی 36 کانادا در مورد قانون ضد تروریسم می باشد. در اتحادیه اروپا هر چند قوانین ضد تروریستی تا حدی آزادی ها را محدود و حقوق اساسی را به خطر می اندازد ولی به حدت قوانین آمریکا و کانادا نیستند. در آلمان سبزه ها در دولت ائتلافی وزیر کشور "اوتو شیلی" فشار آوردند که طرح قانون تسلیمی به مجلس را نرم تر کند. ولی در هر صورت قانون ضدتروریستی آلمان قدرت فوق العاده ای به پلیس این کشور می دهد. قابل ذکر است که دولت آلمان در سال 2001 حدود سه میلیارد مارک را که قسمت اعظم آن از حذف برنامه های اجتماعی تامین می شد در اختیار سرویس امنیت داخلی قرار داده است.



## بحران اقتصاد جهانی

بحران اقتصاد جهانی که همراه است با ورشکستگی موسسه های دولتی، بالا رفتن تعداد بی کاران، نزول سطح زندگی در سرتاسر جهان از جمله اروپای غربی و آمریکای شمالی و بروز قحطی در کشورهای در حال رشد، موجد جنگ و گرایش به حکومتی اقتدارگرا شده است.

**در تراز بین‌المللی بحران کنونی عواقبی به مراتب وخیم تر از بحران 1930 دارد.** جنگ نه تنها منجر به افول اقتصاد اجتماعی به نفع موسسات صنعتی - نظامی شده بلکه روند فروپاشی دولت های اجتماعی و رفاه را در اکثر کشورهای غربی تسریع کرده است. پنج روز قبل از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی، رییس جمهور بوش به پیش بینی پیامبر گونه ای دست زد. وی در 6 سپتامبر 2001 اعلام کرد: " بارها گفته ام تنها در زمان جنگ و رکود فعالیت های اقتصادی یا مواقع اضطراری است که می توان پول مربوط به تامین اجتماعی را مصرف نمود. من واقعا در گفتار خود صادقم!"

مجموعه افکار حاکم بر کاخ سفید جان تازه ای به تقویت دراماتیک ماشین جنگی ایالات متحده بخشیده است. واژه های رکود و جنگ بدون انقطاع تکرار می شود تا ذهن مردم را برای غارت بودجه عمومی در جهت منافع سازندگان اسلحه های کشتار جمعی آماده کند و روانه کردن منابع کشور به سمت شرکتهای نظامی صنعتی را نزد افکار عمومی توجیه کند.

بعد از جریان عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر "عشق به میهن"، "وفاداری" و " میهن پرستی" نقل مجلس رسانه های رسمی شده است. امری که با این زمینه سازی ها مد نظر بوش است و با مطرح کردن "محور شرارت" - **ایران، عراق، کره شمالی، لیبی و سوریه**- کامل می شود، در حقیقت مشروعیت دوباره دادن به تقویت "دفاع ملی" و توجیه دخالت های نظامی آمریکا در کشورهای مختلف جهان است. هم زمان به جای تولید کالاهای مورد نیاز جامعه، تولیدات نظامی افزایش می یابد که به بهای نادیده گرفتن احتیاجات مردم سرشاری را به کمپانی های نظامی سرازیر می کند.

دولت بوش با این کمک به شرکت های صنعتی- نظامی نمی تواند سیر صعودی بیکاری را که هم اکنون آمریکا با آن روبرو است از میان بردارد. برعکس این جهت گیری اقتصاد آمریکا صدها میلیارد دلار سود را نصیب تنها چند شرکت خواهد کرد.

## جنگ و جهانی شدن

جنگ و جهانی شدن به نحو تنگاتنگی با هم ارتباط دارند. بحران جهانی اقتصادی که قبل از وقایع یازدهم سپتامبر شروع شده بود، عمیقا در پیوند با ایجاد نظم نوین جهانی است، نظمی که آزادی بازار را هدف قرار داده است. از "بحران آسیا" در سال 1997، ما شاهد سقوط بازارهای ملی هستیم. اقتصادی های ملی یکی به دنبال دیگری فرومی پاشند. بعضی کشورها مانند ترکیه و آرژانتین به طور کامل به دست طلبکاران بین‌المللی افتاده اند و مردم این کشورها در فقر فرورفته اند.

### ایجاد شغل به وسیله ماشین جنگی آمریکا

**پنج غول نظامی آمریکا (لاکهید، نورتهوپ گرومان، ژنرال دینامیک، بویینگ و ری تهون)** کلیه مبالغ و منابع تخصیص داده شده به تولیدات مصارف اجتماعی را در جهت مونتاژهای زنجیره نظامی کانالیزه کرده اند.

لاکهید مارتین بزرگ ترین تولید کننده اسلحه در آمریکا قسمت عظیمی از پرسنل و بودجه بخش تجارتی و اجتماعی خود را کاهش داده تا بتواند هر چه بیشتر اسلحه های پیشرفته از جمله هواپیماهای شکاری اف 22 تولید کند. بهای هر یک از این هواپیماها 85 میلیون دلار است. در این راستا قرار است سه هزار شغل جدید ایجاد شود ولی هر کدام از این شغلها مبلغ

ناچیز! بیست میلیون دلار برای دولت خرج برمی دارد. در همین راستا کمپانی بویینگ 200 میلیارد دلار از وزارت دفاع آمریکا برای تولید هواپیماهای ج. اس. اف. دریافت می‌کند. این کمپانی نیز ایجاد سه هزار شغل را تایید می‌کند در صورتی که بعد از وقایع یازدهم سپتامبر قول داده بود سی هزار شغل ایجاد خواهد کرد. هر کدام از شغل‌های ایجاد شده در کمپانی بویینگ برای مالیات دهندگان 66.7 میلیون دلار هزینه در بردارد. بنابراین به هیچ عنوان عجیب نیست که دولت بوش برنامه‌های اجتماعی را محدود و یا حذف می‌کند.

**به لحاظ گوناگون بحران بعد از یازدهم سپتامبر نه تنها سقوط سوسیال دموکراسی غربی را اعلام می‌دارد، بلکه پایان یک دوران است.** مشروعیت دادن به سیستم جهانی بازار آزاد می‌تواند راه را برای موج جدیدی از هرج و مرج اقتصادی و خصوصی سازی موسسات دولتی و تاسیسات زیربنایی دولت هموار نماید. (بیمارستان‌ها، برق، بزرگراه‌ها، آب و فاضلاب‌ها، رادیو و تلویزیون دولتی و ...)

به علاوه در آمریکا و کانادا و بریتانیای کبیر و همچنین بیشتر کشورهای اتحادیه اروپا تلاش برای حذف حکومت قانون به ایجاد نیرویی اقتدارگرا منجر شده که جامعه مدنی تنها از طریق سازماندهی جمعی می‌تواند مخالفت خود را با آن بیان کند. بدون این که بحث و گفتگویی انجام شده باشد "جنگ با تروریسم" و مبارزه علیه کشورهای به اصطلاح "شرور" برای "دفاع از دموکراسی" و بالا بردن امنیت داخلی یک ضرورت اعلام می‌شود.

جنگ طبق مفهومی که به صورت تاریخی از آن داریم جای خود را به مفهومی جدید داده است که به آن عنوان مبارزه با شر و کشورهای شرور داده شده است. این دو اصطلاح بدون وقفه در مبارزه تبلیغاتی هماهنگی تکرار می‌شوند. ایدئولوژی "دولت شر" که توسط پنتاگون در جریان جنگ خلیج فارس در 1991 استفاده شد، میکوشد نوعی جدید از مشروعیت و قانونیت ایجاد کند که هدف آن توجیه "جنگ انسان دوستانه" بر علیه کشورهایایی است که منطبق بر نظم نوین جهانی و بازار آزاد نیستند.